

هزار و یکشب جاده ابریشم

احمد اکبرپور نویسنده‌ای پویا است. این را می‌توانیم با یک نگاه سردستی به مجموعه نوشته‌هایش دریابیم؛ یک مجموعه شعر، دو داستان بلند برای نوجوانان در یک کتاب و یک داستان بلند دیگر برای کودکان و نوجوانان. اما قرار بر این است که این نوشته‌ها را کنار بگذاریم و به سراغ مجموعه قصه‌های او برویم که نام **آگهی نشر الف** را برای آن برگزیده است.

هنگام خواندن و دوباره خواندن یک مجموعه داستان همیشه با این پرسش مواجهیم: آیا در این مجموعه باید دنبال یک «چیز» مشترک بگردیم که در سراسر داستانها خود را می‌نمایاند؟ به دیگر سخن آیا قصه‌ها در یک مجموعه حول یک مرکز که حرف اصلی نویسنده است، می‌چرخند؟ مشهور است که هر نویسنده تنها یک حرف دارد و همه عمر در جهت تکرار و گسترش گوناگون آن یک حرف پیش می‌رود. به هر روی پاسخ مورد علاقه این قلم به این پرسش «نه» است. در اینجا تنها ۳ قصه از مجموع ۸ قصه را دوباره می‌خوانیم.

۱- تردد حیوانات در شهر

این قصه در حقیقت قصه نوشتن قصه است. موضوع آشنای داستانهای کوتاه و بلند این سالها که به دفعات مورد استفاده قرار گرفته است:

«قصه‌ای چاپ کرده‌ای با این اسم؛ «تردد حیوانات در شهر». نویسنده‌ی قابل‌نیستی. برای بازخواست جزئی به زندان می‌روی.» (آگهی نشر الف، ص ۲۹)

نویسنده نیمه مشهوری پس از چاپ قصه‌اش به زندان می‌افتد. با این اتهام که شایع کرده است در شهر به جای انسانها، حیوانات در حال رفت و آمدند و دیگران نسبت به این مسئله بی‌خیال‌اند. با اتکا به تعهد سارتری و قبول مسئولیت‌های فرا ادبی برای نویسنده و قصه (همان انگاره‌ای که می‌گوید نویسندگی یعنی پذیرش مقام شهادت) او می‌خواسته خواندگانش را متوجه پستی‌هایی کند که در جامعه سرازیر شده‌اند. قصه، رابطه‌ای بینامتنی با مشهورترین حکایت تاریخ بیهقی یعنی حکایت حسنک وزیر برقرار کرده است. رابطه‌ای که هم در حیطه زبان و هم در حیطه گفتمان آشکار است. نویسنده قسمتهای بسیار مشهوری از این متن کلاسیک را به طور مستقیم استفاده کرده است تا نشان دهد که گفتمان عصر بیهقی با تعویض چهره، پای خود را به روزگار ما نیز کشانده است. باز زندگی وحشت و وهن در

زندگی دیگر اندیشان لحن داستان را عصبی و پرخاشگرانه کرده است که شاید پاسخی است بر این پرسش که چرا «انبوه روشن فکران» در برابر ستم «بی‌تحرک» هستند. نیز شاید نویسنده رسالت خود را باور کرده است و چون نگران رسیدن معنا به خواننده است، بر آوردن چنین جمله‌هایی اصرار می‌ورزد:

«شماها ارزش کشتن ندارید، سطح شعور شما اندازه‌ی همان گاو و گوسفندهاست. باید چوپانی بیاید و جماعت شما را به چرا ببرد.» (ص ۳۹)

«نزدیک در بر می‌گرددی سراغ نوشته‌ها و بی‌معطلی می‌نویسی: پایان، شهریور ماه ۱۳۷۷، احمد اکبرپور» (ص ۴۱)

«تردد حیوانات در شهر» حامل یک دروغ است: تردد حیوانات در شهر. همان‌گونه که تمامی داستانها حامل دروغ‌اند. اما فرایند راست‌نمایی در این داستان چگونه شکل می‌گیرد؟ نویسنده اصل اول ژولیا کریستوا در توضیح فرایند راست‌نمایی را به کار گرفته است. یعنی همراهی با جامعه و باورهای عوام. ابتدا نشان می‌دهد که او نیز از دیدن حیوانی در وسط شهر و نیز غفلت عابران از این حضور دچار شگفتی شده است و از این راه به باور جمع نزدیک می‌شود. سپس انبوهی از قراردادهای از پیش پذیرفته را به عنوان راست‌ترین راستها و به شکلی کلیشه‌ای پشت سر هم ردیف می‌کند: آتش زدن نوشته‌ها برای پنهان کاری، محدود کردن او در محل کارش و... یعنی همه تصوراتی که از یک نویسنده جهان جنوبی وجود دارد.

«تردد حیوانات...» داستان تناقضات مدرنیته است. پذیرش مقام شهادت و سپس رد کردن و برگشتن به داخل قلعه سنگین تنهایی و بستن درها، یعنی: ما نویسنده‌ایم و می‌خواهیم زندگی کنیم و بنویسیم. همین. اوژن یونسکو نویسنده داستان **کرگدن**، سالها پیش در مورد روشنفکران هموطنش جمله‌ای گفته بود: «اگر کینه‌توزی خائن ات می‌نامند.» دریغا که هنوز در سرزمین ما نیز...

۲- کاش صبح می‌شد

شخصیتهای داستان این گونه نام‌گذاری شده‌اند: خواهر، برادرها و مادر که نویسنده تلاش می‌کند آنها را با برجسته کردن صفاتشان، بدون استفاده از نام از هم متمایز کند. این روش نام‌گذاری شخصیت و نیز طرح داستان، طرح کلیشه‌ای افسانه‌های قدیمی را به یاد می‌آورد. پدر یا مادری در آستانه مرگ، فرزندان را به جست‌وجو یا کشف چیزی می‌فرستادند تا در زمان مشخصی همه با هم برگردند



● آگهی نشر الف

احمد پرهیزی

● احمد اکبرپور

● انتشارات نیم نگاه، چاپ اول، ۱۳۸۰

امکان پذیر است و پیش از اینکه به نویسنده اتکا کند به خواننده امید بسته است که معصومانه و مشتاقانه قصه را باور می کند. گفته هایی که پیش از این نشنیده است و احساس می کند که در این کشف سهمی دارد. فضای داستان به خصوص در قسمت آغازین، گوشه چشمی به فضای داستانهای هزار و یک شب دارد:

«حیاطش فقط قابل وصف است، درندشت با گنبدی سبز که بعد از این شما خیال خواهید کرد مزار است شهری با عمارت های بسیار که توفیری از هم ندارند... شهرهای ما برای یک نفر ساخته می شود، پراز پله ها و پاگردها و باز پله ها و عمارت...» (ص ۷۷)

مدرنیزم، شناخت سنت و سپس درهم پاشی آن است. این داستان مدرن نیز سنت ادبی فارسی را به نقد کشیده است: پیری که نشانه خردمندی و پختگی و دانایی است و جوانی که تداعی کننده جهالت و خامی است، جای خود را عوض می کنند. داستان، این سنت کهن را درهم ریخته است طوری که جوانی، نوجوانی و حتی کودکی اوج خردمندی است و:

«روزی هم که آخرین خیز کودکی بکنم می روم زیر گنبد سبز، تو گهواره، یا همانی که شما مزار می گویند.» (ص ۱۸)

گونه ای پیچیدگی و پوشیدگی در این داستان موج می زند. پیچیدگی و پوشیدگی هر چند در جوامع مدرن کارکردهای زیبایی شناسی را به رخ می کشند، اما در جوامع بسته در زیر سایه این اصل که این شگردها از ساز و کارها و تأثیرات تمامیت خواهی و سانسور شکل گرفته اند، به سختی پیدا می شوند و سویه زیبایی شناسی شان کم رنگ می شوند.

متن ترس محتسب خورده جمله های بسیاری را که جامعه تحمیل می کند، می پذیرد و به همین دلیل جمله های بسیاری را حذف می کند.

کلام آخر اینکه: اکبرپور با این مجموعه نشان داده است که دغدغه اصلی اش متفاوت نویسی است، و مطمئناً می داند متفاوت نویسی منشی است احترام برانگیز که بر بنیان به رسمیت شناختن «دیگری» و سپس تشخیص بخشیدن به خویشتن بنا می شود. هر وقت، دیگری نباشد من نیز نخواهم بود. وقتی تمامی صداها حضور داشته باشند، اینکه صدای تو به گوش همه برسد اصل است و یادمان نرود که هیاهوگری و آوازه جویی آسان ترین کار است. کشف ساز و کارهای متفاوت نویسی را تنها نویسنده می تواند دریابد. اکبرپور این شروع خوب را بهتر ادامه خواهد داد اگر آسان نشود.

و در بین راه همه کم کم به دلایلی از هم دیگر جدا می شوند. تلاش برای دوباره زنده کردن این شیوه روایت در یک داستان مدرن، تأکیدی است بر بومی کردن فضای داستان که ولایتی است که در آن «مثل آب خوردن آدم می کشند.»

زبان داستان گاهی به شعر نزدیک می شود و اکبرپور باید کمی محتاط باشد:

«همه از زیر فانوس درآمدیم و رفتیم داخل شب.» (ص ۶۹)

«همگی توی شب بودیم. کوچ که پیچید...» (ص ۶۹)

جمله ای که در سراسر داستان تکرار می شود: «خدا کند چیزی توی قلب گیر نکند.» هر چند ظاهراً بی معنی است، ولی کمک بسیاری به شخصیت سازی غیرمستقیم و تمایز مادر و خواهر از برادرها می کند و همچنین نوعی تعلیق ایجاد می کند.

داستان شروع درخشانی دارد. اما در ادامه اطنابی که گاهی در بقیه داستانهای اکبرپور هم می بینیم رخ می نماید. به عنوان مثال صفحه ۷۲ داستان به تمامی صرف توصیف درد کشیدن خواهر می شود. اختصاص دادن یک پنجم داستان به این مسئله ریتم داستان را کند می کند، اما دوباره داستان اوج می گیرد و به پایانی غم انگیز و زیبا می رسد تا قصه در ذهن ما ادامه پیدا کند. رابطه برادر و خواهر و گفت و گوی آنها در پایان داستان یکی از دل انگیزترین روایات اکبرپور است.

۳- از عشق به دیکتاتوری

اگر در داستان «تردد حیوانات...» نویسنده به سمت تحدید معنا پیش می رود، در این داستان سعی می کند که هر چه بیشتر معنا را گسترده کند و خواننده را در فرآیند داستان سازی شرکت دهد. قراردادهای دنیای ذهنی خواننده را بر هم زند تا جهان تازه ای بیافریند. جهانی که تنها در قصه و با اعتماد به خواننده می تواند شکل بگیرد. انسانها در این جهان زندگی را از بزرگسالی آغاز می کنند تا به خردسالی و سپس مرگ برسند. این بازگونه بینی تنها در داستان